

نگاهی به شخصیت معنوی و روحی پیامبر اکرم «ص»

بیست و یکم آبانماه امسال مصادف است با ۲۸ صفر سالروز رحلت پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله. و از اینکه ۲۸ همین ماه مصادف است با سالروز وفات مرحوم آیت الله علامه طباطبائی «ره» لذا صلاح بر این دیدیم که به جای شرح احوال ایشان، گفتاری از وی درباره حضرت رسول اکرم «ص» نقل کنیم که هم بهترین یاد از علامه شده باشد و هم یکی از ارزندهترین آثار او در باره پیامبر «ص» که از محتوای فوق العاده ای برخوردار است برای استفاده عموم خوانندگان عزیز منتشر سازیم:

هزاران ساله گمراهی و ستمگری بشر برآمد، و برای احیاء حق و حقیقت یکه و تنها قیام نمود و آن همه نیروهای جهانی درهم فشرده و دهشتناکه مخالف را به هیچ شمرده در معارف الهیه سخن گفت و همه حقایق هستی را از یگانگی آفریدگار جهان استنتاج کرد.

اخلاق عالیة انسانی را به بهترین وجهی تشریح فرمود و روابط آنها را کشف و روشن نمود و خودش با آنچه بیان می کرد پیش از هر کس معتقد بود و بهر چه مردم را فرا می خواند اول خودش عمل می کرد. شریعت و احکامی آورد که مشتمل بر یک سلسله عبادتها و پرستشهایی است که با زیباترین صورتی مقام بندگی را در برابر عظمت و کبرایای خدای یگانه نشان می دهد. قوانین دیگر حقوقی و جزائسی آورد که با همدیگر ارتباط کامل دارد و بر اساس توحید و احترام اخلاق عالیة انسانی استوار است.

مجموعه قوانینی که آنحضرت آورده است اعم از عبادات و معاملات چنان وسیع و دامنه دار می باشد که بهمه مسائل زندگی فردی و اجتماعی که در جهان بشریت می توان فرض کرد و نیازمندیهای گوناگون که با گذشت زمان پیش می آید، رسیدگی کرده، دستور تشخیص می دهد.

آنحضرت قوانین دین خود را جهانی و همیشگی می داند. یعنی معتقد است که دین وی می تواند نیازمندیهای دنیوی و اخروی همه جامعه بشری را برای همیشه رفع نماید و مردم باید برای تأمین سعادت

پیغمبر اکرم (ص) طبق مدارک تاریخی قطعی در محیطی پرورش یافته بود که پستترین محیط زندگی و کانون جهالت و فساد و رزائل اخلاقی بود، در چنین محیطی بی آنکه از آموزش و پرورش علمی برخوردار شود، روزگار کودکی و جوانی خود را گذرانیده بود. آنحضرت گرچه هرگز بت نپرستید و یا شیوه های خلاف انسانیت آلوده نگشت، ولی در میان چنان مردمی بود و بهیچوجه زندگی عادی وی چنان آینده پرغوغائی را نشان نمی داد. و راستی از یتیمی تهیدست، درس نخوانده چشم و گوش بسته، باور کزده نبود. پیغمبر اکرم (ص) روزگاری را بهمین وضع گذرانید تا شی از شبها که با همان آرامش ضمیر و ذهن خالی مشغول عبادت بود بطور ناگهانی شخصیت دیگری یافت.

شخصیت درونی خاموش وی، به یک شخصیت آسمانی تبدیل شد. افکار و عقاید هزاران ساله جامعه بشری را خرافاتی دانست، و روش و آئین جهانیان را با واقع بینی خود ظالمانه و ستمکارانه دید. گذشته و آینده جهان را بهم پیوند داده راه سعادت بشر را کاملاً تشخیص داد، چشم و گوش آنحضرت بکلی عوض شد، و جز حق و حقیقت ندید و نشید و زیانش به سخن خدائی و گفتار آسمانی و حکمت و موعظت باز شد و روحیه درونی که در محیط ناچیز سوداگری و دادوستد، سرگرم اصلاح کارهای روزمره بود، پر و بسال باز کرده بصدد اصلاح جهان و جهانیان و واژگون ساختن سازمان

خود همین روش را اتخاذ کنند. خود بارها می فرمود «لقد جئتكم بخير الدنيا والاخره» یعنی دینی که من آورده ام ضامن سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی شماست.

البته این سخن را بیهوده و بی پایه نفرموده است، بلکه پس از بررسی آفرینش و پیش بینی آینده جهان انسانیت باین نتیجه رسیده است و بعبارت دیگر پس از آنکه اولاً توافق و هم آهنگی کامل را میان قوانین خود و آفرینش جسمی و روحی انسان شناخته است و ثانیاً تحولاتی را که در آینده واقع خواهد شد و صدماتی که به جامعه مسلمانان خواهد رسید بطور کلی در نظر گرفته، پس از آن حکم بدوام و ابدیت احکام دین خود نموده است.

پیشگوئی هانی که با مدارک منطقی از آنحضرت بما رسیده، اوضاع و احوال عمومی را پس از رحلت خود تا زمانهای بسیار دوری تشریح نموده است.

او اینهمه کارها را در مدت بیست و سه سال انجام داده که سیزده سال آنرا در زیر شکنجه و آزار طاقت فرسای کفار مکه گذرانیده است و ده سال آنرا هم با جنگ و لشکرکشی و مبارزه خارجی با دشمنان علنی و مبارزه داخلی با منافقان و کارشکنان و اداره امور مسلمانان و اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال آنان و هزاران گرفتاری دیگر سپرده است.

آنحضرت اینهمه راه را با یک تصمیم خصل ناپذیر که به پیروی حق و زنده کردن آن داشت، پیمود. نظر واقع بین او تنها با حق آشنا بود و وقتی بخلاف حق نمی گذاشت اگر چه موافق با منافع خودش یا با تمایلات و احساسات عمومی بود. آنچه را حق دانست از جان و دل پذیرفت و دیگر رد نکرد و آنچه باطل بود رد کرد و هرگز نپذیرفت.

شخصیت روحی آنحضرت

اگر با نظر انصاف، تأمل کنیم، تردید نخواهیم داشت در اینکه پیدایش چنین شخصیتی در چنان اوضاع و شرائط جز خرق عادت و اعجاز نبوده است و بجز تأیید خاص خدائی سببی نداشته است. و از اینروی خدای متعال در کلام خود بارها از اُمّی بودن و یتیمی و تهیدستی پیشین آنحضرت یادآوری می کند و شخصیتی را که بوی عطا فرموده یک معجزه آسمانی شمرده با آن به حقانیت دعوتش احتجاج می کند چنانچه می فرماید:

«الم يجدك يتيماً فآوى و وجدك ضالاً فهدى و وجدك عائلاً

فاغنى».

(سوره ضحی آیه ۸)

یعنی مگر تو یتیمی نبودى که خدایت جاو پناه داد؟ و نیازمندی نبودى که خدایت بی نیاز کرد؟ و گمنامى نبودى که خدایت نام و نشان بخشید؟

و نیز می فرماید: «وما كنت نلتوا من قبله من كتاب ولا نخطه بيمينك» (سوره عنکبوت آیه ۱۷) یعنی تو پیش از پیامبری و نزول قرآن به خواندن و نوشتن آشنا نبودى.

و باز می فرماید: «وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا بسورة من مثله» سوره بقره آیه ۲۳.

یعنی و اگر در آنچه بر بنده خود (محمد ص) که در محیط نادانى و فساد بزرگ شده و تعلیم و تربیت ندیده) فرستادیم شك دارید، سوره ای از آن از کسی که همانند محمد (ص) باشد بیاورید.

سیرت پیامبر اکرم (ص)

یگانه پایه و اساسی که پیغمبر اکرم (ص) بنیاد دین خود را روی آن قرار داده و آنرا مایه سعادت مردم جهان شناخته، اصل (توحید) است.

بموجب اصل توحید، کسیکه مبدء آفرینش جهان و سزاوار پرورش است، خدای یگانه می باشد و برای کسی جز خدای متعال نمی توان سر تعظیم فرود آورده کرنش نمود.

بنابراین، روشی که در جامعه بشری باید معمول شود، اینست که همه با هم برابر و برادر باشند و کسی را جز خدا فرمانروای بی قید و شرط خود قرار ندهند. چنانکه خدای متعال می فرماید: «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواه بیننا و بینکم ان لاتعبد الا الله و لا تشرك به شیاً و لاتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» سوره آل عمران آیه ۵۸.

یعنی بگو ای اهل کتاب بیائید در یک کلمه با هم اتفاق داشته باشیم و آن اینست که کسی را جز خدای جهان نپرستیم و کسی را به او شریک قرار ندهیم و اینکه بعضی از ما بعضی دیگر را خداوند گار و فرمانروای بی قید و شرط اخذ نکند.

آنحضرت هدفی جز نشر دین توحید نداشت با نیکوترین اخلاق و گشادترین روی و رساترین حجت و برهان مردم را بتوحید دعوت می فرمود و یاران خود را نیز به تعقیب همین روش توصیه می فرمود چنانکه خدای متعال به او دستور می دهد.

نگاهی به شخصیت معنوی و روحي پیامبر اکرم «ص»

«قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني» (سوره يوسف آیه ۱۰۸) بگوروش من اينست که با بصيرتی کامل بسوی خدا دعوت کنم و پیروان من نیز این چنین هستند.

آنحضرت در سيرت خود همه را برابر و برادر هم قرار می داد و در اجراء احکام و حدود الهی هرگز تبعیض و استثنائی قائل نبود، و میان آشنا و بیگانه و قوی و ضعیف و غنی و فقیر و مرد و زن و سیاه و سفید فرقی نمی گذاشت و هرکس را بر اساس احکام و قوانین دین بحقوق خود می رسانید و می فرمود «اگر دخترم فاطمه که نزد من محبوبترین مردم است دزدی کند دستش را می برم».

کسی حق تحکم و فرمانروائی و زورگویی بکس دیگر نداشت و مردم در بیرون از مرز قانون حداکثر آزادی را داشتند (البته آزادی در مقابل قانون نه تنها در اسلام بلکه در هیچ قانونی از قوانین اجتماعی معنی ندارد).

همین روش آزادی و عدالت اجتماعی است که خدای متعال در معرفی پیغمبر گرامی خودش ذکر می فرماید: «الذین یتبعون النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی النوراة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً» (سوره اعراف آیه ۱۵۸) یعنی آنانکه از اهل کتاب از پیامبر امی پیروی می کنند وصف او را در انجیل و تورات (کتابهای آسمانی خودشان) می یابند او پیامبری است که ایشان را به آنچه با فطرت و نهاد خدادادی خود خوبی آنها درک می کنند، امر می نماید و از آنچه با فطرت خود خوب نمی شمارند نهی می کند و چیزهای پاک را برای ایشان حلال و چیزهای پلید را حرام می کند، پیامبری که هرگونه مقررات سخت و دشوار و زنجیرهای آزادی کش را از ایشان بر می دارد. کسانی که بوی ایمان آوردند و احترام و یاریش کردند و از نوری (قرآن) که بوی نازل شده پیروی کردند، رستگار می باشند. ای پیامبر ما بمردم بگو من از جانب خدا بسوی همه شما فرستاده شده ام، یعنی روشی که خدای متعال بمن دستور داده در میان شما اجرا خواهم کرد.

و از اینجاست که پیغمبر اکرم (ص) در زندگی خود هیچگونه امتیازی برای خود قرار نداد و هرگز پیش کسی که سابقه آشنائی با آن حضرت نداشت از سایر مردم تمیز داده نمی شد، بکارهای خانگی می پرداخت همه را شخصاً می پذیرفت و بسخن ارباب حاجت گوش می داد، روی تخت و در صدر مجلس نمی نشست در موقع حرکت، مرکب و تشریفات رسمی نداشت، و اگر مالی بدمتش می رسید بیشتر از مخارج ضروری خود را فقرا می داد و گاهی موجودی ضروری خود را نیز بمستمندان داده، خود با گرسنگی می گذرانید، و همیشه مانند فقرا زندگی می کرد و با فقرا می نشست، در احقاق حقوق مردم کمترین مسامحه بخرج نمی داد ولی در حقوق شخصی خود حداکثر عفو و اغماض بکار می برد. وقتی در فتح مکه سران قریش را به حضورش جلب کردند با اینکه پیش از هجرت آنهاست ستمها بوی کرده و پس از هجرت نیز فتنه ها برانگیخته بودند، کمترین تندی از خود نشان نداد و همه را عفو فرمود.

پیغمبر اکرم (ص) در اخلاق و فضائل انسانی خود انگشت نمای دوست و دشمن بود. در حسن معاشرت و خوشروئی، بردباری و فروتنی و منانت و وقار نظیری نداشت. چنانکه قرآن مجید با جمله «انک لعلی خلق عظیم» اخلاق کریمه او را ستوده است. بهر که می رسید حتی بزرگان و کودکان و زیردستان در سلام پیشی می گرفت. یکی از یارانش اجازه خواست که پیش وی بخاک افتد یعنی سجده اش کند، فرمود چه می گویی؟ اینها روش قبصر و کسری است و شأن من پیغمبری و بندگی است.

از هنگامی که از جانب خدا مأموریت تبلیغ دین و هدایت و رهبری مردم را پیدا کرد لحظه ای در انجام وظیفه غفلت نکرد و در کوشش خشکی ناپذیر خود از پای ننشست. سیزده سال پیش از هجرت که در مکه بود، با گرفتاری طاققت فرما که از ناحیه مشرکین عرب داشت پیوسته به عبادت و تبلیغ دین خدا اشتغال داشت. و در ده سال بعد از هجرت با گرفتاریهای روزافزون که از ناحیه دشمنان دین داشت و کارشکنیهائی که یهود و منافقان مسلمان نما می کردند، معارف دین و قوانین اسلام را با وسعت حیرت انگیزی که دارد، بمردم رسانید و بیش از ۸۰ جنگ با دشمنان اسلام نمود.

علاوه بر آنکه اداره امور جامعه اسلامی را که در آن موقع شامل همه شبه جزیره عربستان می گردید به عهده داشت، حتی به شکایتها و نیازمندهای جزئی مردم، بی حاجب و دربان، شخصاً رسیدگی

در شهادت و شجاعت پیغمبر اکرم (ص) این اندازه بس که یگه و تنها در برابر جهان آنروز که چیزی جز زورگویی و حاکمیتی حکومت نمی‌کرد با دعوت حق خود قیام کرد. و آنهمه شکنجه و عذاب که از متمکاران وقت دید، هرگز دوری سستی و دل‌سردی ایجاد نکرد و در هیچ جنگی پای بعقب نگذاشت.

پیغمبر اکرم (ص) خود را بسیار تمیز و نظیف نگه می‌داشت و نظافت و پاکیزگی را از نشانه‌های ایمان شمرده است «التطافه من الایمان» و علاوه بر نظافت و پاکیزگی لباس و بدن خوش لباس و خوش برخورد هم بوده است و هر موقع که می‌خواست بیرون بیاید با نیکوترین هیئت بیرون می‌آمد و مخصوصاً بخطر علاقه زیادی داشت. او در دوران زندگی خود تغییر حال ندا د و با همان تواضع و فروتنی که داشت عمر خود را پایان رسانید و با آن موقعیت با ارزشی که داشت، هرگز امتیازی که ارزش اجتماعی او را نشان دهد، برای خود قائل نشد.

پیغمبر اکرم (ص) در عمر خود هرگز بکسی دشنام نداد و سخن بیهوده نگفت و با قهقهه نخندید و عملی سبک و بی‌ارج انجام نداد. بتفکر و تأمل علاقه زیادی داشت و بسخن هر دردمندی و با اعتراض هر معترضی گوش می‌داد آنگاه پاسخش می‌پرداخت و هیچوقت سخن کسی را قطع نمی‌کرد فکر آزاد را نمی‌کشت. ولی اشتباه اشخاص را روشن ساخته روی زخم درونی وی مرهم می‌گذاشت.

پیغمبر اکرم (ص) بسیار مهربان و رقیب القلب بود و از زنج بردن همیشه متأثر می‌شد ولی با اینحال هرگز در مجازات بزهکاران و بدکرداران، خود را نمی‌باخت و در اجراء قوانین الهی بین افراد فرق نمی‌گذاشت.

در سرفتنی که خانه یکی از انصار شده بود یک یهودی و یک مسلمان متهم بودند. جمع کثیری از انصار، پیش آن حضرت آمده فشار آوردند که برای حفظ آبروی مسلمانان و بالخصوص انصار، و نظر بدشمنیهای علنی یهود، مرد یهودی مجازات شود ولی آنحضرت چون حق را به خلاف آنچه می‌خواستند تشخیص داد، آشکارا از یهودی طرفداری کرده و مرد مسلمان را محکوم نمود.

در گیرودار جنگ بدر که خود شخصاً صفوف لشکر را منظم میساخت بیکی از جنگجویان رسید که قدری جلوتر از دیگران ایستاده بود آنحضرت با عصائی کدر دست داشت بشکم آن مرد فشار

داد که کمی عقبتر ایستاده صفرا راست نماید. مرد جنگجو گفت یا رسول الله به خدا قسم شکمم بدر آمد باید قصاص کنم، حضرت عصارا بدست وی داد لباس را از شکم خود کنار زد و فرمود قصاص خود را بکش، آن مرد دویده شکم آنحضرت را بوسید و گفت «من میدانم که امروز کشته می‌شوم می‌خواستم بدین وسیله ببدن مقدس تو تماس حاصل کنم» پس از آن بدشمن حمله کرد و شمشیرزد تاشهید شد.

پیغمبر اکرم (ص) همیشه از ضعیفان و مظلومان حمایت می‌کرد و به یارانش سفارش می‌کرد که نیاز، نیازمندان و شکایت ضعیفان را به من برسانید، و در این باره مسامحه روا مدارید.

گویند آخرین سخن که فرمود سفارشی بود که درباره بردگان و زنان بمرم نمود، و بعد از آن سخنش قطع شد و چشم از ایمن جهان گذر افرو بست. درود خدا بر او و بر خاندان گرامیش باد.

وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان

جهان بشریت مانند سایر اجزاء جهان هستی، محکوم تغییر و تبدل می‌باشد و همچنین اختلاف شدیدی که در ساختمان افراد بشر مشهود است سلیقه‌های مختلف بوجود آورده که در اثر آن نفوس مردم در تندی و کندی فهم و ادراک و نگهداری و فراموشی افکار مختلف است.

از این رو عقاید و همچنین رسوم و مقرراتی که در میان جمعیتی حکومت کند اگر ریشه ثابت و نگهبانان با ایمان و قابل اعتمادی نداشته باشد در کمترین وقتی در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته، از میان خواهد رفت. با مشاهده و تجربه، این مسئله را پرورشترین وجهی برای ما اثبات می‌کند.

در راه پیشگیری از این خطر، پیغمبر اکرم (ص) برای دین جهانی و دائمی خود مدرکی محکم و پابرجا و نگهبانان صلاحیتداری معرفی فرمود و کتاب خدا و اهل بیت کرام خود را به مردم توصیه نمود. چنانکه تمام فرق اسلامی (عامه و خاصه) بنحو تواتر نقل کرده اند که پیغمبر اکرم (ص) بارها فرموده است: «من میروم و در میان شما دو امانت گرانها می‌گذارم یکی از آنها کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت (عترت) من است، اینها هرگز از هم جدا نمی‌شوند و شما مادامیکه باینها تمسک کنید گمراه نخواهید شد».

ازدواج با خدیجه

بخش دوم

خدیجه ذکر نکرده‌اند.

دوم - شوهر دوم خدیجه عتیق بن عائد مخزومی است که پس از مرگ ابوهاله بهمسری وی درآمد و در برخی از تواریخ دختری بنام «هند» نیز از عتیق بن عائد برای خدیجه ذکر کرده‌اند، و گفته‌اند: وی مادر محمد بن صفی مخزومی است که از رسول خدا «ص» حدیث نقل کرده و به فرزندان او «بنی طاهره» می‌گفتند.^۱

خدیجه پس از اینکه شوهر دوم خود را نیز از دست داد بخاطر ثروت بسیار^۲ و کمالات دیگری که داشت خواستگاران زیادی پیدا کرد چنانچه در برخی از روایات آمده که عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی اهاب و ابوجهل و ابوسفیان از او خواستگاری کرده و او همه را رد کرد^۳ ولی از آنجا که خدای تعالی افتخار همسری رسول خدا «ص» و خدمات بعدی او را به اسلام و رهبر گرانقدر آن برای وی مقدر کرده بود بهمسری آنحضرت درآمد، و اما انگیزه این ازدواج چه بوده و داستان از کجا شروع شده، در روایات مختلف ذکر شده که ذیلاً می‌خوانید:

انگیزه این ازدواج فرخنده:

عموماً نوشته‌اند ماجرای این ازدواج میمون و مبارک از اینجا شروع شد که بنابه پیشنهاد جناب ابوطالب، پادخواست خدیجه، رسول خدا «ص» بصورت اجیر یا بعنوان مضاربه برای خدیجه به سفری تجارتمی اقدام کرد، و بخاطر سود فراوانی که در اثر تدبیر و درایت آنحضرت از این سفر نصیب خدیجه شد آن بانوی مکرمه علاقمند به این وصلت گردید و مقدمات این ازدواج فراهم شد... که البته اصل داستان و پاره‌ای از خصوصیات که در آن ذکر شده مورد نقد و بررسی است که بعداً خواهیم گفت. و از پاره‌ای روایات دیگر نیز استفاده می‌شود که این علاقه

خدیجه دختر خوبلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بود که نسب وی بار رسول خدا «ص» در قصی بن کلاب متحد می‌شود، و عموماً نوشته‌اند که وی قبل از ازدواج بار رسول خدا «ص» دوشوهر کرده بود:

اول - ابی‌هاله هند بن زراره تمیمی - که خدیجه از او پسری پیدا کرد و نامش راهمانند نام خودش «هند» گذارد، و از این «هند» روایاتی نیز در کتابهای حدیثی نقل شده، مانند روایات معروفی که درباره اوصاف رسول خدا «ص» و شمائل آنحضرت از وی نقل شده و اهل حدیث آنها را در کتابهای خود نقل کرده‌اند نظیر روایت صدوق «ره» درعیون الاخبار و معانی الاخبار و روایت مکارم الاخلاق، و غیره و حضرت مجتبی «ع» به این عنوان از وی حدیث نقل فرموده می‌فرماید: «حدیثی خالی...»^۱

و گویند او مردی فصیح و سخور بوده و بهشت رسول خدا «ص» و اسلام را درک کرده و جزه مهاجران در جنگ بدر و احد نیز شرکت داشته، و او کسی است که می‌گفت:

هانا اکرم الناس اباً و اماً و اخاً و اختاً، ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و اخی القاسم، و اختی فاطمه، و اختی خدیجه...»^۲

و گویند: وی در جنگ جمل در رکاب امیرمؤمنان بشهادت رسید.

و نیز گویند: او فرزندی نیز داشته که نام او نیز هند بوده و گفته‌اند او نیز در لشکریان مصعب بن زبیر بود و در جنگ او بامختار به قتل رسید... که او را هند بن هند می‌گفته‌اند، ولی برطبق نقل قتاده نام خود ابی‌هاله «هند» بوده و هند بن هند همان فرزند خدیجه بوده نه فرزند فرزند او.^۳

و برخی گفته‌اند: خدیجه از ابی‌هاله پسر دیگری هم داشته بنام هاله که بهمین جهت او را ابی‌هاله گفته‌اند، ولی برخی دیگر هاله را فرزند خواهر خدیجه دانسته و چنین فرزندی برای

واشتیاق پیش از آن سفر تجارتنی در دل خدیجه پیدا شده بود و جریان سفر مزبور بر فرض صحت، به این عشق و علاقه کمک کرد.

ابن شهر آشوب «ره» در کتاب مناقب خود روایت کرده که در روز عیدی زنان قریش در مسجد گرد هم جمع شده بودند که مردی یهودی در برابر آنها آمده و گفت:

«لبوشك ان بیعت فیكن نئی فابکن استطاعت ان تکون له ارضاً بطأها فلتفعل».

- نزدیک است در میان شما پیامبری برانگیخته شود پس هر یک از شما زنان که بتواند زمین خوبی برای گام زدن او باشد حتماً اینکار را بکنند...

زنان قریش در برابر این گستاخی و جسارتی که به آنها کرده بود او را با مشت‌های سنگریزه از نزد خود راندند ولی این گفتار مرد یهودی بارقه‌ای در دل خدیجه که در جمع آن زنان حضور داشت ایجاد کرد و محبتی از پیامبر گرامی اسلام در قلب او جایگیر ساخت...^۷

البته باید برای توضیح بیشتر این مطلب رابه این حدیث اضافه کرد که طبق روایات پسر عموی خدیجه یعنی ورقه بن نوفل نیز که از ادیان آسمانی و انبیاء الهی اطلاعاتی داشت و کتابهایی را در این زمینه خوانده بود خبرهایی از ظهور آنحضرت داده بود، و در پاره‌ای از اوقات آن روایات را بر آنحضرت منطبق می‌دانست... بشرحی که در داستان سفر تجارتنی رسول خدا «ص» خواهد آمد و همچنین روایات و خبرها و پیشگوییهای دیگری که در اثر آن خبرها خدیجه در حدّ زیادی امیدوار شده بود که آن پیامبر مبعوث محمد «ص» خواهد بود، و البته جریان آن مسافرت نیز که نقل شده ممکن است به این علاقه و امید کمک کرده باشد...

و اما داستان سفر تجارتنی رسول خدا «ص» برای خدیجه به اجمال و تفصیل نقل شده و در کتابهای شیعه و اهل سنت روایت شده، و ما تفصیل آنرا در کتاب زندگانی رسول خدا «ص» ذکر کرده ایم که ذیلاً از نظر شما می‌گذرد، و سپس به تجزیه و تحلیل

و نقد و بررسی آن می‌پردازیم:

سفر تجارتنی رسول خدا «ص» برای خدیجه:

ایشان نوشته‌اند روزی که رسول خدا «ص» عازم سفر شام و تجارت برای خدیجه گردید، و هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند خدیجه غلام خود «میسرة» را نیز همراه آنحضرت روانه کرد و بدو دستور داد همه جا از محمد «ص» فرمانبرداری کند و خلاف دستور او رفتاری نکند.

عموهای رسول خدا «ص» و بخصوص ابوطالب نیز در وقت حرکت بنزد کاروانیان آمده و سفارش آنحضرت رابه اهل کاروان کردند و بدین ترتیب کاروان بقصد شام حرکت کرد و مردمی که برای بدرقه رفته بودند بخانه‌های خود بازگشتند.

وجود میمون و بابرکت رسول خدا «ص» که بهر کجا قدم می‌گذارد برکت و فراخی نعمت رابه خود بدانجا ارمغان می‌برد موجب شد که اینبار نیز کاروان مکه مانند چند سال قبل، از آسایش و سود بیشتری برخوردار گردد و آن تعب و رنج و مشقتهای سفرهای پیش را نبینند، و از این روز و دتر از معمول بحدود شام رسیدند.

مورخین عموماً نوشته‌اند: هنگامی که رسول خدا «ص» بنزدیکی شام - یا همان شهر بصری - رسید از کنار صومعه‌ای عبور کرد و در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشست.

صومعه مزبور از راهبی بود که «نسطورا» نام داشت، و با «میسرة» که در سفرهای قبل از آنجا عبور میکرد آشنائی پیدا کرده بود.

«نسطورا» از بالای صومعه خود قطعه ابری رامشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و هم‌چنان پیش رفت تا بالای سر آندرختی که محمد «ص» پای آن منزل کرد ایستاد.

میسرة که بدستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا «ص» بود، و از آنحضرت جدا نمی‌شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را بنام صدا میزند!

ازدواج با خدیجه

خدیجه: که می خواست به بیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره میآید یانه. گفت: خوبست بنزد او بروی و باهم باز گردید!

و چون حضرت از خانه بیرون رفت خدیجه بهمان غره رفت و بتماشای استاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آنحضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید.

بدنبال این ماجرا میسرة هم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای خدیجه شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه و چیزهائی که از مرد یهودی شنیده بود او را مشتاق ازدواج با رسول خدا «ص» کرد و شوق همسری آنحضرت را به سر او انداخت.

خدیجه بعنوان اجرت چهارشتر به رسول خدا داد میسره رانیز بخاطر مژده ای که به او داده بود آزاد کرد و آنگاه بنزد ورقة بن نوفل که پسر عموی خدیجه بود و بدین مسیح زندگی میکرد و مطالعات زیادی در کتبههای دینی داشت رفت و داستان مسافرت محمد «ص» را پیشام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد.

سخنان خدیجه که تمام شد ورقة بن نوفل بدو گفت: ای خدیجه اگر آنچه را گفتی راست باشد بدانکه محمد پیامبر این امت خواهد بود، و من هم از روی اطلاعاتی که بدست آورده ام منتظر ظهور چنین پیغمبری هستم و میدانم که این امت را پیامبری است که اکنون زمان ظهور و آمدن او است.

این جریانها که بفاصله کمی برای خدیجه پیش آمده بود او را پیش از این پیش مشتاق همسری با محمد «ص» کرد و با اینکه بزرگان قریش آرزوی همسری او را داشتند و بخواستگاری که فرستاده بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود درصدد برآمد تا بوسیله ای علاقه خود را به ازدواج با محمد «ص» با اطلاع آنحضرت برساند، و از اینرو بدنبال «نفیسه» - دختر «مُنیة» که یکی از زنان قریش و دوستان خدیجه بود - فرستاد و بطور خصوصی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد محمد «ص» برود و هرگونه که خود صلاح میدانند موضوع را با آنحضرت بگوید.

نفیسه بنزد محمد «ص» آمد و به آنحضرت عرض کرد:

میسرة برگشت و پاسخ داده گفت: «بله»!

نسطورا - این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسرة - مردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا بمیسرة گفت: بخدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر

فرود نیاید، و سپس سفارش آنحضرت را به میسرة و کاروانیان کرد و از نبوت آنحضرت در آینده خبرهائی داد.

کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان پایان رسید

و آماده مراجعت بمکه شدند، میسرة در راه که بسوی مکه

می آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عائد خدیجه

شده از اینرو بنزد رسول خدا «ص» آمده گفت: ما سالها است برای

خدیجه تجارت می کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده ایم،

و از اینرو بسیار خوشحال بود و انتظار میکشید هر چه زودتر بمکه

برسند و خود را بخدیجه رسانند و این مژده را به او بدهد.

و چون به پشت مکه و وادی «مرالظهران» رسیدند بنزد

رسول خدا آمده گفت: خوب است شما جلوتر از کاروان بمکه

بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع

خدیجه برسانید!

نزدیک ظهر بود و خدیجه در آنساعت در غره ای که مشرف

بر کوچه های مکه بود نشسته بود ناگاه سواری را دید که از کوچه

بسمت خانه او می آید و لگه ابری بالای سر او است و چنان است

که پیوسته بدنبال او حرکت می کند و او را سایبانی می نماید.

سوار نزدیک شد و چون بدرخانه خدیجه رسید و پیاده شد دید

محمد «ص» است که از سفر تجارت باز می گردد.

خدیجه مشتاقانه او را بخانه درآورد و حضرت با بیان شیرین

و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عائد

خدیجه شده بود شرح داد و خدیجه محو گفتار آنحضرت شده بود

و پیوسته در فکر آن لگه ابر بود و چون سخنان رسول خدا «ص»

تمام شد پرسید:

- میسرة کجاست؟

- فرمود: بدنبال ما او هم خواهد آمد.

- ای محمد چرا زن نمی گیری؟

حضرت پاسخ داد:

- چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!
نفسیه گفت:

اگر من اشکال کار را برطرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده ای شریف و اصیل برای تو پیدا کنم حاضر به ازدواج هستی؟

فرمود: از کجا چنین زنی می توانم پیدا کنم؟

گفت: من اینکار را خواهم کرد و خدیجه را برای اینکار آماده می کنم سپس بنزد خدیجه آمد و جریان را گفت و قرار شد ترتیب کار را بدهند.

موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا «ص» و عموی خدیجه عمرو بن اسد و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد.

•••

و در پاره ای از نقل ها مانند روایت ابن اسحاق در سیره نامی از «نفسیه» و وساطت او در این پاره ذکر نشده، و پیشنهاد آن پس از این سفر، از طرف خود خدیجه و بدون واسطه نقل گردیده، و عبارت سیره اینگونه است:

«... و کانت خدیجه امرأة حازمة شریفة لیبیة، مع ما اراد الله بها من کرامته، فلما اخیرها میسرة بها اخیرها به بعثت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فقالت له: فیما یزعمون- یابن عم: انی قد رغبت فیک لقرانک، و سطنک لی قومک، و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها، و کانت خدیجه یومئذ اوسط نساء قریش نسبا و اعظمهن شرفاً، و اکثرهن مالا، کل قومها کان حرباً علی ذلک منها لو یقدر علیه»^۱

یعنی: خدیجه زنی دورانیدیش و شریف و خردمند بود، گذشته از آنکه خدای سبحان نیز اراده بزرگواری آن زن را فرموده بود، و بدین جهت بود که چون میسرة آن گزارش را بدو داد بنزد رسول خدا «ص» فرستاد و چنانچه گفته اند پیغام داد که ای عموزاده: من بخاطر خویشاوندی و شرافت خانوادگی شما و امانت و حسن خلق و راستگویی که در شخص شما وجود دارد به ازدواج باشما علاقمند شده ام.. و بدین ترتیب خود را بر آنحضرت عرضه

در آغاز برای استمزاج و نظر خواهی نفسیه را نزد آنحضرت فرستاده، و پس از جلب رضایت رسول خدا «ص» خود او مستقیماً پیشنهاد ازدواج را داده باشد، چنانچه برخی گفته اند.

داشت، و خدیجه در آنروز از نظر نسب در میان زنان قریش از دیگران برتر و شرافتمندتر و از نظر ثروت ثروتمندتر بود، و همه مردان مکه علاقمند به ازدواج با او بودند...

که البته این روایت با نقلهای دیگر قابل جمع است که و این بود اصل داستان و نبأ آن نامراسم مجلس عقد، ولی تذکر چند مطلب بعنوان نقد و بررسی در این داستان لازم است:
نقد و بررسی این داستان:

۱- نخستین مطلبی که مورد بحث واقع شده، صحت و سقم وصل این داستان و اثبات وقوع آن از نظر تاریخی است، زیرا این داستان نیز همانند داستان سبقر قبلی رسول خدا «ص» به همراه ابوطالب مورد خدشه و تردید است و روایت متقن و مستندی در اینباره بدست ما نرسیده جز همان روایاتی که یا بدون سند و یا بصورت مرفوع از ابن اسحاق و جابر و خزیمه نقل شده که از نظر حدیث شناسان چندان اعتباری ندارد، چنانچه براهل فن پوشیده نیست، و همان خدشه هائی که در حدیث بحیرای راهب و سفر قبلی رسول خدا «ص» بود در اینجا نیز وجود دارد، و خلاصه این داستان در حدیث معبیری نقل نشده...

۲- در عموم این روایات این جمله به چشم می خورد که خدیجه رسول خدا «ص» را اجیر کرد... و همین ماجرا سبب این ازدواج گردید در صورتی که در حدیث دیگری که از عمار بن یاسر نقل شده و یعقوبی در تاریخ خود آنرا روایت نموده، عمار بن یاسر گوید: داستان ازدواج ربطی به سفر رسول خدا «ص» و اجیر شدن آنحضرت برای خدیجه نداشته، و اساساً رسول خدا «ص» در طول زندگی خود نه اجیر خدیجه و نه اجیر احدی از مردم دیگر نشد...

و روایت عمار بن یاسر اینگونه است که می گوید:

«انا اعلم بتزوج رسول الله «ص» خدیجه بنت خویلد، کنت صدیقاً له فانما لئمشی یوماً بین الصفا و المروه اذ بخدیجه بنت خویلد

ازدواج با خدیجه

برای خدیجه بصورت مضاربه و شرکت در سود حاصله بوده نه اجاره اصطلاحی، چنانچه در برخی از روایات نیز بدان تصریح شده مانند روایت کشف الغمه که در بحارالانوار نقل شده و عبارت آن چنین است:

«... کانت خدیجه بنت خویلد امرأة تاجرة ذات شرف و مال تستأجر الرجال في مالها، وتضاربهم اياه بشيء تجعله لهم منه...»^{۱۰}

و عبارت سیره ابن هشام نیز بدون کم و زیاد همین گونه است^{۱۱} که از این عبارت می توان استفاده کرد که تعبیر به «اجیر» و «استیجار» نیز در روایات دیگر ممکن است بهمین معنای مضاربه باشد و به اصطلاح تسامحی از این نظر در عبارت شده باشد...

۳- چنانچه از روایات قبلی و همین روایت عمار بن یاسر استفاده شد بر فرض صحت اصل داستان، ارتباط آن با ازدواج خدیجه و آنحضرت نیز ثابت نشده، و از اینجهت نیز این روایات قابل بحث و بررسی است و خالی از خدشه نخواهد بود.

ادامه دارد

(۱) و (۲) بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۴۸-۱۵۵. و سیره ابن هشام (پاورقی) جلد ۱ صفحه ۱۸۷.

(۳) بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۰.

(۴) ابن راهم بدایت بدانند که در این ترتیب دو شوهر که ذکر شد نیز اختلاف است و آنچه نقل شد طبق گفته مشهور است، ولی برخی گفته اند نخست به ازدواج عتیق بن عاتق مخزومی درآمد و پس از او همسر ایی هاله هند بن زراره گردید، چنانچه در کتاب فقه السیره (ص ۶۹) و کشف الغمه اربلی (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۰) نقل شده است.

(۵) چنانچه از روایات و تواریخ بدست می آید خدیجه این ثروت بسیار را از ارث پدر و دو شوهر و تجارتهای بسیاری که برای او می کردند بدست آورده بود، و در مقدار آن رقمهای مبالغه آمیزی در تواریخ دیده می شود که سند متقن و صحیحی برای آن رقمها در دست نیست مانند هشتاد هزار شتر و امثال آن... والله اعلم.

(۶) بحارالانوار ج ۱۶ ص ۲۲.

(۷) مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۱ (ط قم) و نظیر این حدیث را ابن حجر نیز در کتاب الاصابه ج ۴ ص ۲۷۴ بسند خود از ابن عباس روایت کرده است.

(۸) سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۹.

(۹) تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲.

(۱۰) بحارالانوار ج ۱۶ ص ۹.

(۱۱) سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۷.

واختها هاله، فلما رات رسول الله «ص» جائتني هاله اختها، فقالت: يا عمار ما لصاحبك حاجة في خديجة؟ قلت: والله ما ادري! فرجعت فذكرت ذلك له، فقال: ارجع فواضعها وعدها يوماً تأتيها...»

یعنی - من از داستان ازدواج رسول خدا «ص» با خدیجه دختر خویلد آگاه ترم من که با آنحضرت دوست نزدیک بودم روزی به همراه رسول خدا میان صفا و مروه می رفتیم که ناگهان خدیجه و خواهرش هاله پدیدار شدند، و چون خدیجه رسول خدا «ص» را دیدار کرد خواهرش هاله بنزد من آمد و گفت:

ای عمار دوست تو را در خدیجه نیازی نیست؟ (و علاقه به ازدواج با او ندارد؟)

گفتم: بخدا سوگند اطلاعی ندارم. و پس از این گفتگو بازگشته و مطلب را برای آنحضرت بازگفتم، رسول خدا «ص» فرمود: برگرد و (برای گفتگو در اینباره) با او وعده دیداری را در روزی قرار بگذار تا نزد او برویم...

و در پایان این روایت اینگونه است که می گوید:

«... وانه ما كان مما يقول الناس انها استأجرت بشيء ولا كان اجيراً لا حدٍ قط»^{۱۲}

یعنی: جریان اینگونه که مردم می گویند نبود و خدیجه رسول خدا «ص» را برای کاری اجیر نکرد، و آنحضرت هیچگاه اجیر کسی نشد.

والبسته این روایت هم در بی اعتباری همانند روایات قبلی است، و یعقوبی نیز آن را به این صورت نقل کرده که «روی بعضهم عن عمار بن یاسر...»

و در متن روایت هم جمله ای هست که قابل خدشه است ولی می تواند آن روایات کم اعتبار قبلی را نیز کم اعتبارتر کند و موجب تردید بیشتری در صحت آنها گردد...

مگر آنکه کسی پاسخ دهد که کارگری رسول خدا «ص»